

منتظر چه کسی هستید؟

من منتظرم

منتظر باد. شاید سحرگاه خورشید در خانه‌ام را زد.

منتظر ترانه‌ها هستم. شاید شاید باد شعرهای تازه‌ای را برایم آورد. منتظر عطر لاله‌ها. شاید یاس به

صرف چای به خانه‌ام قدم گذاشت.

ساعت‌ها در حیاط خانه‌ام می‌نشینم و دیدگانم را به آسمان می‌دوزم و منتظر ابرها می‌مانم، که شاید

خبری از بهشت برایم آوردند.

پاهایم در شن‌های مرطوب ساحل فرومی‌رود. منتظر موج‌ها می‌مانم که شاید خبری از ماهی‌ها برایم

آوردند. من سپری شدن ساعت‌ها را کنار پنجره‌های گریان دوست دارم و همیشه منتظر بارانم تا

غم‌هایم را به او بسپارم.

من منتظر قاصدک‌ها می‌مانم. حتی اگر هرگز برای نوازش دستانم به زمین نیایند. من همیشه منتظر

غنچه‌های پامچالم که شاید روزی توانستم لبخند چشم‌نوازشان را ببینم.

من منتظر دانه‌های برف می‌مانم تا مخمل سپید زمستانی سرتاسر خانه‌ام را فراگیرد. من هر روز با

چشم‌هایم سراسر باغچه‌ام را جست‌وجو می‌کنم. برای اینکه دست بر تاج سبز جوانه‌ها بکشم لحظه‌ها

و ساعت‌هایم را خرج می‌کنم. من منتظر جوانه‌ها می‌مانم.

من از هزاران سال پیش تا حال منتظر نوش داروی زخم سهراب مانده‌ام، منتظر پیکتی که با نوش دارو

بیاید.

من هزاران سال است که با طلوع خورشید خانه‌ام را آب و جاور می‌زنم و روزها به انتظار خضر
نشسته‌ام که شاید کلون در خانه‌ام به صدا در آمد. من منتظر طبیعت مانده‌ام، به عشق آمدن خضر
خانه‌ام را آب و جاو کرده‌ام و چشم‌به‌راه پیک خوش‌خبر مانده‌ام و هنوز هم منتظرم.
منتظر باد. شاید سحر خورشید در خانه‌ام را زد.

نویسنده نوجوان: یاسمن شمس سبزواری، کلاس سوم راهنمایی از تهران